

[اطلاعات شخصی افراد حذف شده است]

[برای وضوح بیشتر فقط مطالب و اخبار مربوط به افراد و جامعه بهائی تایپ شده است]

[برگرفته از سایت: روز آنلاین]

[تاریخ: ۶ آذر ۱۳۹۳]

عروسی فرزند؛ مراسمی که غایب بزرگش مادر بود

نامه فریبا کمال آبادی به ترانه؛ عروس زیبایش

فریبا کمال آبادی، از اعضای زندانی گروه یاران، که به علت بهایی بودن، بیست سال حکم گرفته است، اجازه شرکت در عروسی دخترش را نیافت؛ مادری که ۷ سال است در زندان به سر می برد و یک بار هم به مرخصی نیامده. خانم کمال آبادی حتی تقاضا کرده بود با دستبند در مراسم عروسی فرزندش، ترانه، حاضر شود اما با تقاضای وی موافقت نشد. به این ترتیب حضور مادری در عروسی دخترش، منحصر به نامه ای شد که متن آن در اختیار روز قرار گرفته. وی در این نامه که در مراسم عروسی قرائت شد از رنج هایش گفته و پرسیده: از چه می ترسند که اجازه شرکت مادری در عروسی فرزندش را نمی دهند؟

متن نامه در پی می آید:

ترانه ی من عروس زیبایم

در این لحظه که قلم به دست گرفته ام و برایت می نویسم دریای سرور در من موج میزند و امواج شغف بر ساحل قلب می کوبد.

برخی چنین گمان کنند که درد و رنج همواره با حزن و اندوه ملازم است اما اینگونه نیست. چه که می توان در اوج درد و رنج در فضای بی کران سرور بال گشود و در آسمانهای رفیع شادمانی پرواز نمود. این درد چیست و این سرور کدام است؟

این درد، درد فراق است، درد هجر مادری است که سالیانی چند از کودکش دور گشته، بی مدد زبان برایش ترنمات عاشقانه سروده، با هیكل خیال تنگ در آغوشش فشرد و گرمایش بخشیده، بی چشم سر برآمدن و بالا کشیدنش را نگریسته و اکنون با چشم روح، او را آراسته و برانزده در لباس سفید عروسی نظاره می کند.

این درد، درد فراق است، درد هجر کودکی است که از مادر جدا گشته و بی آنکه سهمش را از حق مادری بستاند، رشد کرده و بالیده. در لحظات تلخ و شیرین کودکی، در اوقاتی که سخت نیازمند گرمای مادر بوده او را در کنارش نداشته و اکنون نیز در زیباترین و با شکوه ترین لحظات حیاتش، در مراسم ازدواجش جای مادر را خالی می یابد.

این درد رایحه ای دلپذیر دارد زیرا آکنده از عطر خوش سرور است: این سرور، سرور مادری است که کودکش را جوانی برانزده می یابد، او را مصمم و استوار میبیند، کردارش را متین، انتخابش را فرید و آمالش را منبع مشاهده می کند و انتخابش را می ستاید.

این سرور، سرور کودکی است که معنای هجر مادر را در می یابد و با گام نهادن در مسیر خدمت این معنا را غنا می بخشد و اکنون دست در دست فرید مسیر خدمت را با قوت و سرعتی افزون تر از قبل می پیماید.

ترانه و فرید عزیزم

می دانم که مرا به خاطر تمامی قصورهایم خواهید بخشید. می دانم که عذر مرا از عدم حضورم در این شادترین اوقات حیاتتان خواهید پذیرفت. می دانید که با تار و پود جانم و با تمامی سلولهای وجودم در کنارتان هستم و دعایم در

فضای مراسم آکنده است. می دانید که تمامی تلاشم را برای حضورم به کار گرفته ام: می دانید که برای شرکت در مراسم ازدواجتان درخواست مرخصی نموده ام و امروز پس از گذشت حدود ۷ سال از در بند شدنم حتی در شرایطی چنین خاص با درخواستم موافقت نکرده اند. می دانید که پس از رد درخواست مرخصیم تقاضای اعزام چند ساعته و لو تحت الحفظ و با دستان بسته و با حضور مامور نموده ام. حتی هم بندی های مهربانم نیز طی ارسال مکتوبی به مسوولین، این درخواست را از جانب خود مطرح ساختند.

اگرچه موافقت اولیه با این درخواست، موجب امیدواری و شادی شما شد و سعی نمودید برنامه هایتان را تغییر و با شرایط جدید تطبیق دهید، اما پس از چند روز با آن نیز مخالفت گردید.

پس از اعلام این مخالفت به من، زمانی که از دفتر کارشان خارج شدم، خود به دنبالم فرستادند و قول انجام سومین درخواستم یعنی اجرای عقد در زندان اوین را دادند. قرار شد اتاقی در ساختمان اجرای احکام در اختیارمان گزارده و عقد با حضور حداکثر ده نفر برگزار گردد و من این قرار نهایی را تلفنی به اطلاعتان برسانم. اگر چه شما از مخالفت با اعزام محزون شدید ولی با اعتماد به قول مسوولین به این آخرین امکان دل بستید و بار دیگر برنامه هایتان را تغییر و با شرایط جدید تطبیق دادید، اما سرانجام اعلام نمودند که با شق سوم نیز مخالفند و چنین شد که من امکان حضور در عزیز ترین لحظه ی حیاتمان را نیافتم.

می بینید با چه روشی با زندانی رفتار می شود؟ و چه شکنجه ی نامحسوسی به کار بسته می شود؟ گویی با سنگی و چوبی بی جان روبرویند که هر نوع به آن ضربه زند با آن بازی کنند و پرتابش نمایند چیزی حس نکند. (اما سخت در اشتباهند زیرا در آن هنگام نه ما، که خودشان همچون آن سنگ و چوبند و از تمامی احساسات انسانیشان عاری چه که قادر به درک احساسات عمیق مادری و فرزندی نیستند.)

ترسشان از کیست و بیمشان از چه؟ از مادری است که فقط و فقط به جرم اعتقاد به دیانت بهایی باید بیست سال از ایام حیاتش را در زندان بگذرانند و پس از گذشت حدود هفت سال حتی برای چند ساعت از شرکت در مراسم ازدواج فرزندش محروم باشد؟ جرم من زیباترین جرم عالم است. جرمی است که نه تنها من بلکه تمامی نسل های آینده ی من نیز به آن افتخار می کنند. جرمی است که در طی تاریخ، تمامی اولیا و انبیا به جهت داشتن آن متاعب عظیمه و مصائب شدیده دیده اند. جرم من پرستش خداوند یکتا و اذعان به حقانیت تمامی ادیان الهی است. جرم من کوشش به جهت تحقق آرمان وحدت عالم انسانی و صلح عمومی است. جرم من پروراندن آرزوی خدمت به عالم بشری در سر و عشق آدمی در دل است. جرم من تلاش در احیای کشور مقدس ایران و اعتلا و سرافرازی آن است.

بگذارید باز هم برایتان از سرور بگویم که با تابش و درخشش بی نظیرش تجلیات درد و رنج را بی رمق، بل محو می سازد. ترانه ی گلم، اگر با جدایی من، به ظاهر از موهبت داشتن مادر محروم شد از موهبت بزرگ تر مادری مهربان تر بهره مند گردیدی و فریبای دیگری آغوش پر مهرش را بر تو گشود. همان طور که در طول حیاتت آغوش گرم مادران دیگری را نیز تجربه کرده ای: عالیله زرین کار، فیروزه اولادی، فریبا اشراقی و بسیاری از عزیزان دیگر و اینجا من با قلمی عاجز و بیانی نا توان، عشق و ایثارشان را ارج می نهم.

جلوه ی دیگر سرور و شادکامی نصیب من است: من نیز اگرچه از همراهی و زندگی در کنار دو دخترم محروم شده ام، اما به داشتن دختران عزیزی مفتخر گشته ام که علاوه بر من، ایران و ایرانیان به داشتن ایشان افتخار خواهند نمود. کسانی که با کمالات و قابلیت های بی نظیر بهای گزاف گذر عمر، استعداد و جوانی خود در زندان را در ازای کسب عزت و سربلندی ایران عزیز می پردازند. این است تحقق آرمان ما: جهان یک خانواده گردد و روابط آدمیان همانند روابط مادران و دختران؛ پدران و پسران و خواهران و برادران، عاشقانه شود.

آذر ۱۳۹۳

زندان اوین

[متن بالا رونویسی از اصل سند است. اگر به نکته ای برخورد کردید که دقیق رونویسی نشده است لطفاً به نشانی ایمیل در صفحه تماس با ما بفرستید]